

لاشئه که باد در کعبش دمی فریب نماید  
الاناشنوی میخ سخن کوی که اندک مایه  
نفع از تو دارد اگر روزی مرادش بر  
نیاید دو صد دندان عیوبت بر شمار دستکم  
را تا کسی عیب بر سخنش نکند صلاح نیز بد  
مشو عذره بر حسن گفتار خویش  
بجای نادان و بنده خویش هر کس را  
عقل خود بجال نماید و فرزند خود بجال  
هر کسی بر شو و بر فرزند خود مقنون بود که آن  
فرزند زشت و سوناموزون بود بچی بود  
و مسلمان نزاع می کردند چنانک حنده  
گرفت از نزاع ایشان بطیره گفت مسلمان  
که این قباله من درست نیست خدایا  
جهود کردیم جهود گفت بتوریه میخوم سو  
کند و کخلاف کنم همچو تو مسلمانم که از بسبب  
زمین عقل منعدم گردد بخود کمان بنزد هیچ  
کس که نادانم ده آدمی بر خواهی بخورند

درد سر

دوسک بر مرداری با هم سپهر زنده بویخت  
جهان کرسنه است و قانع بنانی سپهر و حکمت  
گفته اند که توانگری بقناعت به که توانگری  
به بقناعت **بیت** روده تنگ بیک نان  
نخی بر کرد نعمت روی زمین بر نکند  
دیده **بیت** در چون دور عمرش  
منقضی گشت مرا این یک نصیحت کرد  
و بگذشت که شهوت آستنت از وی  
بر صبر بخود بر آتش دوزخ مکن پنه  
در آن آتش نزاری طاقت سوز بصبر  
آبی بدین آتش زن امروز **حکمت**  
هر که در وقت توانای نیکوی نکند در وقت  
ناتوانی سخنی **بیت** بد اختر تر مردم  
آرزوست که روز مصیبت کش یار نیست  
**حکمت** هر چه زود بر آید و بر نیاید **بیت**  
خاک مشرو سینه ام که کنند بجهل سبیل گاه  
چینی صد پروزی کنند در بغداد لاجرم بین